

حدود و امکانات عمل اتحادیه های صنفی

نقش اتحادیه های صنفی در يك جنبش سوسیالیستی چیست؟ توان آنها برای عمل انقلابی چیست؟ چه روابطی باید میان طبقه، اتحادیه و حزب سیاسی برقرار باشد؟ این پرسش ها همواره در کانون تنوری سوسیالیستی بوده است. امروزه این گونه پرسش ها در بریتانیا مسکوت مانده است؛ حمله سیستماتیک حکومت حزب کارگر ظاهراً آنها را به پهنه گمان پردازی رانده است. بدیهی است که وظیفه تک تک سوسیالیست ها در حال حاضر عبارتست از دفاع قاطع و صریح از این آزادی ابتدائی که اتحادیه های صنفی همچون نهادهای مستقل حق وجود داشته باشند. این بدان معنی نیست که سوسیالیست ها بحث اساسی پیرامون رابطه دراز مدت میان اتحادیه گرانی (تریونیسم) و سوسیالیسم را به زمان نامعلومی موکول کنند. درست برعکس، نیروهای چپ تنها به کمک بینش روشن و آگاهانه از جایگاه ویژه اتحادیه ها در جنبش سوسیالیستی است که امکان بیشتری خواهند داشت در برابر کوشش های کنونی برای از میان بردن اتحادیه های صنفی بریتانیا مقاومت کنند.

محدودیت ها و انتقادات

از زمان نینن به بعد، آغازگاه همه تنوری های شکفته سوسیالیستی تأکید بر محدودیت های گریزناپذیر عمل اتحادیه صنفی در جامعه سرمایه داری بوده است. این تأکید نتیجه مبارزه با اشکال گوناگون سندیکالیسم و جنبش های خودانگیخته ای است که ویژه نهضت کارگری اروپا در سال های نخست این قرن بود. اعتقاد به اتحادیه های صنفی به عنوان ابزار برگزیده تحقق سوسیالیسم، مهمترین اصل سندیکالیسم بود. که تعبیری انقلابی از اتکاء صرف به اتحادیه های صنفی به شمار می رفت. از دیدگاه این سنت، که نمایندگان برجسته آن دولنون (Delon)، سورل (Sorel) و مان (Mann) بودند، سلاح از میان برداشتن جامعه سرمایه داری

اعتصاب عمومی بود. نوع رفرمیستی [اتکاء محض به اتحادیه صنفی] صرفاً این بود که بدون لزوم کوچکترین تغییری در ساخت اجتماعی قدرت، خواست های دست مزدی اتحادیه ها می تواند عاقبت به دگرگونی شرایط طبقه کارگر بینجامد. هر دو گرایش از سوی گرایش اصلی سوسیالیسم اروپای آن زمان رد شد. مارکس، لنین، گرامشی هر سه همواره تأکید می کردند که اتحادیه های صنفی نمی توانند به تنهایی بردارهای پیشرفت به سوی سوسیالیسم باشند. [بنظر آنها] اتحادیه گرانی، به هر شکلش، یک نوع ناقص و تغییر شکل یافته آگاهی طبقاتی است، که باید به هر قیمت که شده به آگاهی سیاسی، که در یک حزب آفریده و حفظ می شود ارتقاء یابد. پس پیش از بحث در باره نقش کنونی و توان واقعی عمل صنفی، بجاست که انتقادهای بنیادی نسبت به محدودیت های اتحادیه ها را خلاصه کنیم. این محدودیت ها را می توان در چند سطح مختلف بیان کرد. همه آنها ناظر به چیزی است که می توان آن را پایگاه بنیادی جامعه شناختی اتحادیه ها در جامعه سرمایه داری نامید. محدودیت های اتحادیه ها، محدودیت های ساختی است، محدودیت هائی است که در طبیعت اتحادیه نهفته است.

۱- اتحادیه های صنفی جزء ذاتی جامعه سرمایه داری است، زیرا تجلی فرق میان سرمایه و کار است، فرقی که جامعه [سرمایه داری] را مشخص می کند. به نوشته گرامشی، اتحادیه ها «نوعی سازمان پرولتری اند که مختص زمانی است که سرمایه فرمان روای تاریخ است... بخشی جدا نشدنی از جامعه سرمایه داری که کارکردش در ذات نظام مالکیت خصوصی نهفته است.»^۱

بدین معنی، اتحادیه صنفی به گونه دیالکتیکی هم متضاد سرمایه داری است و هم جزء مکمل آن. زیرا از یک سو، با خواست های دست مزدی خود در برابر توزیع نابرابر موجود درآمدها در جامعه مقاومت می کند، از سوی دیگر، به صرف وجود خویش بر اصل توزیع نابرابر صحه می گذارد که این بنوبه خود مستلزم تأیید اصل مدیریت به عنوان ضدمکمل است. قوت و دوام مفهوم "دو وجهی بودن صنعت"

همچون چارچوب تغییرناپذیر عمل صنفی درست در همین جاست. موردی که به کمک آن ایدئولوژی وضع موجود (Status-quo) حالت عادی بودن خود را تثبیت کرده است ناشی از این واقعیت است که اتحادیه‌ها هیچ‌گونه دورنمای سوسیالیستی در خود ندارند. مارکس سوسیالیسم را چنین می‌دید: از میان برداشتن جامعه طبقاتی بدست پرولتاریا، و از این راه از میان برداشتن وی بدست خویش. این بُعد نابودی خود بدست خویش در اتحادیه صنفی وجود ندارد. اتحادیه صنفی به عنوان نهاد با وجود جامعه استوار بر تقسیم طبقاتی سر ستیز ندارد بلکه بیشتر بیانگر آنست. از این رو اتحادیه‌های صنفی هرگز بخودی خود نمی‌توانند به عنوان بردارهای پیشرفت به سوی سوسیالیسم، مطلوب باشند؛ آنها بنابر ماهیت شان با سرمایه داری جوش خورده اند. می‌توانند درون جامعه دادوستد کنند. ولی نمی‌توانند جامعه را دگرگون سازند.

۲- اتحادیه صنفی اساساً عبارتست از نمایندگی عملی طبقه کارگر در محل کارش. از لحاظ صوری اتحادیه‌های صنفی انجمن‌های داوطلبانه اند. ولی در عمل بیشتر به انعکاس هائی نهادی از محیط‌شان شبیه اند. عضو شدن اجباری در اتحادیه که امروز کارفرمایان نیر غالباً مدافع آنند. به چیزی رسمیت بخشیده که به هر صورت گرایش خودجوش اتحادیه‌گرایی بود. اگر سازمان اتحادیه صنفی از مرزبندی‌های طبیعی صنعت نوین پیروی نمی‌کند نه از آن روست که بدلیلی استراتژیکی تصمیم آگاهانه‌ای برای فراتر رفتن از آن مرزبندی‌ها گرفته باشد، بلکه این وضع بازمانده الگوی «طبیعی» پیشینی است که همچون يك لایه زمین‌شناسی به دوره صنعتی نوین انتقال یافته است. نیروی بازدارنده در سازمان اتحادیه صنفی تا به این حد است. صنایع انگلستان با آن اتحادیه‌های کوچک پیشه‌وری بشمارش و اتحادیه‌های پیوندی سرتاسری اش، پر از چنین نابهنگامی‌هاست. این نابهنگامی‌ها نه نشانه آماج‌گیری به سوی آینده، که ویژگی هر جنبش انقلابی است، بلکه همانا نشانه فرمانروائی ایستای گذشته بر اکنون است. بدین ترتیب اتحادیه صنفی رنگ طبیعی محیط زیر نفوذ

سرمایه و محدوده کارخانه را به خود می‌گیرد. اتحادیه‌ها بازتاب منفعل سازمان نیروی کارند. در عوض حزب سیاسی گسست از محیط طبیعی جامعه مدنی است، اجتماع قراردادی داوطلبانه‌ای است که در مرزبندی‌های جامعه تغییر ساختی ایجاد می‌کند در حالی که اتحادیه در رابطه‌ای یک به یک، به این مرزبندی‌ها می‌گردد. همچنان که نلین و گرامشی همواره تأکید کرده‌اند حزب انقلابی بیش از طبقه کارگر را در بر می‌گیرد؛ حزب انقلابی در برگزیده عناصر طبقه میانی و روشنفکر است که هیچ پیوند ناگزیری با جنبش سوسیالیستی ندارند. پیوند آنها، برخلاف جهت ساخت اجتماعی، با فعالیت خود حزب انقلابی آفریده می‌شود. پس، تنها حزب سیاسی است که می‌تواند مظهر مجسم نفی حقیقی جامعه موجود و برنامه سرنگون ساختن آن باشد. در تاریخ تنها این نیروی نفی‌کننده است.^۲

۳- وابستگی درونی اتحادیه صنفی به متن نظام اجتماعی، نتیجه عملی مهمی دارد. کاری‌ترین سلاحش علیه سیستم غیبت ساده یعنی اعتصاب است که کناره‌گیری از کار می‌باشد. کارگر گشتن این شکل عمل، فی‌نفسه بسیار محدود است. این نوع عمل می‌تواند به دست مزد بیشتر، بهبود شرایط کار، و در موارد نادری به اخذ برخی حقوق قانونی بینجامد. ولی هیچگاه نمی‌تواند یک رژیم اجتماعی را سرنگون سازد. اعتصاب به عنوان سلاح سیاسی تقریباً همیشه بسیار بی‌اثر است. تاکنون هیچ اعتصاب عمومی پیروزمند نبوده است. دلیلش این است که [بر پا ساختن] سوسیالیسم نیاز به تسخیر قدرت دارد که عبارتست از حداکثر مایه‌گذاری در عمل، نوعی مشارکت فوق‌عادی تهاجمی در سیستم که سیستم را از میان برمی‌دارد و نظم اجتماعی نوینی می‌آفریند. و حال آن که اعتصاب عمومی خودداری از عمل است نه یورش به سرمایه‌داری. اعتصاب عمومی حتی در برخی موارد طبقه کارگر را در یک بحران سیاسی از حرکت بازمی‌دارد و این در حالی است که درست بسیج سریع طبقه

^۲ - رجوع کنید به مقاله «پری اندرسن»: Origins of the present crisis در کتاب

علیه حمله احتمالی ارتجاع ضرورت دارد: برای نمونه، در يك شهر بزرگ هرگونه فلج وسایل نقلیه عمومی تظاهرات توده ای سریع را غیرممکن می سازد. در حالی که هیچ اثری بر درجه تحرك عمل سرکوبگرانه ارتش ندارد^۳. به عبارت دیگر اعتصاب عمومی می تواند ضد- کارآمدی باشد. اعتصاب اساساً يك سلاح اقتصادی ست که چنانچه در زمینه ای به کار گرفته شود که برای آن ساخته نشده دودش به آسانی در چشم کسانی می رود که از آن استفاده می کنند. از آنجا که ماهیت اقتصاد همچون يك سیستم، در نهایت مسئله انی سیاسی است می توان گفت که اعتصابات، حتی در پیکارهای اقتصادی، فقط يك کارائی نسبی دارند و نه مطلق. این نیز یادآوری دیگری است که اتحادیه های صنفی [هیچگاه] نمی توانند موجودیت سرمایه داری را به عنوان يك سیستم اجتماعی به خطر اندازند.

۴- اتحادیه صنفی بخودی خود فقط آگاهی رسته ای یا صنفی ایجاد می کند. گفته نلین در باره این محدودیت در کتاب «چه باید کرد» به اندازه ای روشن و دقیق است که تاکنون هیچ کس به طور جدی در آن تردید نکرده است. خصلت صنفی آگاهی اتحادیه ها نه ناظر به «لغو نظامی اجتماعی است که ندار را مجبور به فروش خود به دارا می کند» و نه ناشی از ماهیت عمل اتحادیه صنفی یا هدف آن که «بدست آوردن مزایای بیشتر برای فروش نیروی کار»^۴ است. این آگاهی، پایه سیاسی فرهنگی دارد. اتحادیه های صنفی فقط نماینده طبقه کارگر است در حالی که يك جنبش انقلابی- يك حزب- بیش از این نیاز دارد: جنبش انقلابی باید در برگیرنده

^۳- نمونه کلاسیک توسل به اعتصاب عمومی جهت مقابله با کودتای نظامی که رژیم Goulart را سرنگون ساخت در سال ۱۹۶۴ در ریودوژانیرو Rio de Janeiro اتفاق افتاد. اعتصاب عمومی صرفاً منجر بدین شد که کارگرانی که در منطقه های حومه ای شهر زندگی می کردند نتوانند به درون شهر بیایند و علیه توطئه کودتا بسیج شوند.

۴- نلین «چه باید کرد»

روشن فکران و عناصر خرده بورژوا یعنی تنها کسانی که می توانند تئوری لازم برای سوسیالیسم را ارائه دهند نیز باشند.

تاریخ همه کشورها شاهد آن است که طبقه کارگر با اتکاء صرف به خویش تنها قادر به بسط آگاهی سندیکائی، یعنی پی بردن به ضرورت هم پیوندی در اتحادیه ها، پیکار با کارفرما، واداشتن دولت به گذراندن این یا آن قانون لازم و غیره است- در حالی که نظریه سوسیالیسم از تئوری هائی فلسفی، تاریخی و اقتصادی پدید آمد که بدست نمایندگان با فرهنگ طبقات دارا، یعنی روشنفکران، پرداخته شده بود. بنیادگذاران سوسیالیسم علمی، مارکس و انگلس، نیز از لحاظ جایگاه اجتماعی متعلق به روشنفکران بورژوائی بودند^۵.

بدین معنی، فرهنگ در جامعه سرمایه داری حق ویژه لایه ای ممتاز است: فقط هنگامی که عده ای از اعضاء این لایه ها به آرمان طبقه کارگر بگروند است که جنبش انقلابی می تواند زاده شود. زیرا بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد. پایه جامعه شناختی اتحادیه های صنفی بیش از آن محدود است که جنبش سوسیالیستی بتواند بر آن استوار شود. این اتحادیه ها به خودی خود ایجاد کننده چیزی جز آگاهی صنفی نیستند^۶.

درون گرایی موجود در جنبش کنونی اتحادیه های صنفی انگلستان، که بسیار شگفت انگیز است، نشانه طبیعی صنفی گرایی این جنبش می باشد. این درست برابر نهاده دیدگاه عام گرایی است که آگاهی سوسیالیستی را مشخص می کند.

آگاهی طبقه کارگر نمی تواند آگاهی به راستی سیاسی باشد مگر آن که کارگران بیآموزند که در برابر همه و هر گونه نمونه خودکامگی، ستم، زور و سوء استفاده، صرفنظر از این که چه طبقه ای قربانی آن

۵- همانجا

۶- رجوع کنید به ماخذ ذکر شده در زیرنویس شماره ۲.

باشد عکس العمل نشان دهند... آگاهی طبقه کارگر نمی تواند آگاهی به راستی طبقاتی باشد مگر آن که کارگران براساس حقایق سیاسی مشخص و موضعی بیاموزند که هر طبقه دیگر اجتماعی را در همه اشکال زندگی معنوی، اخلاقی و سیاسی اش مورد مشاهده قرار دهند... کسی که توجه، مشاهده و آگاهی طبقه کارگر را تنها و یا به طور عمده به خود وی متوجه سازد سوسیال دمکرات نیست، زیرا خودشناسی طبقه کارگر به نحوی ناگسستنی فقط نه به درک تئوریکی روشن- و یا درست تر بگوئیم نه به درک بطور عمده تئوریکی - بلکه همچنین به درک عملی مناسبات موجود مابین همه طبقات جامعه نوین مربوط است که خود از تجربه زندگی سیاسی بدست می آید.^۷

ناگفته پیداست که جهان اتحادیه صنفی چنین ادراکی را به دست نمی دهد.

۵- توان قدرت اتحادیه های صنفی تنها توانی رسته ای است و نه عام. در جامعه سرمایه داری هیچ گونه برابری میان قدرت «مدیریت» و «کار» وجود ندارد، زیرا کار عنصر تبدیل ناپذیری است که تنها می توان از آن کناره گرفت. (یا در بهترین مورد می توان از آن، مثلاً برای اشغال کارخانجات استفاده کرد) در حالی که سرمایه پول است- یعنی يك رسانه تبدیل پذیر عام قدرت که می توان آن را به اشکال گوناگون «نقد» کرد. سرمایه می تواند به آسانی به کالدهای گوناگون در آید: کنترل رسانه های همگانی [روزنامه، رادیو، تلویزیون...]، منابع لازم برای بستن کارخانه، پشتیبانی عملیات تبلیغاتی، صندوق مالی برای آموزش و پرورش خصوصی، کمک های مالی برای حزب سیاسی، بودجه برای تأمین اسلحه در بحران اجتماعی (در امریکا در دهه سی ۱۹۳۰- استفاده از آدمکشان بسیار معمول بود)، و غیره و

۷- لنین «چه باید کرد».

غیره^۸. البته اتحادیه های صنفی نیز مقدار معینی سرمایه جمع می کنند؛ اگر چنین نمی کردند هرگز نمی توانستند در پیکار اعتصابی دوام بیاورند. همچنین می توانند به احزاب سیاسی کمک مالی کنند، چنانکه در انگلستان به حزب کارگر کمک می کنند. ولی این فرعی است و با منابعی که طبقه دارا در اختیار دارد قابل قیاس نیست. قدرت اساسی اتحادیه ها در نظارتی است که بر نیروی کار دارند، و این بخصوص سلاح محدود و انعطاف ناپذیری است. یک حزب سیاسی مارکسیستی را می توان، در عوض، درست همچون کوششی جهت آفرینش یک توان چند ظرفیتی برای عمل انقلابی تصور کرد، توانی که بتواند در چند زمینه مختلف - انتخابات، تظاهرات، تحریم، تهییج، آموزش سیاسی، قیام و غیره و غیره - جابجا سریعاً ابراز وجود کند. حزب سیاسی بنا به ماهیتش انعطاف پذیر و چند وجهی است در حالی که اتحادیه صنفی پا بسته و بی حرکت است.

بررسی تجربه های تاریخی که در آنها عمل صنفی فراتر از حدود خواست های دست مزدی رفته است این را ثابت می کند. جالب توجه است که در این بررسی ها، جنبش اتحادیه ای، خواه دیدگاهش «رفرمیستی» باشد خواه انقلابی، در عمل روی هم رفته با همان محدودیت های ساختی روبروست. این محدودیت ها اقدامات جسورانه ای را که منبع الهام شان کاملاً متفاوت بوده غالباً به همان شکست محکوم ساخته است.

^۸ - رجوع کنید به کتاب john steuben به نام strike strategy - بهترین گزارش در باره مبارزه علیه آدمکشان و جنگ صنعتی توسط کارفرمایان. این بهترین مأخذی است که برای استفاده اعتصاب کنندگان تاکنون نگاشته شده است.